

نقش اسواران و فرزندان آنان در دوره اسلامی*

سلیمان حیدری^۱

حسین پوراحمدی^۲

چکیده

بخشی از اسواران به عنوان جنگجویان سواره نظام ویژه ارتش ساسانی در آستانه فتوح به مسلمانان پیوستند و ضمن ادامه فعالیت نظامی و نقش در گسترش فتوحات اسلامی، پس از استقرار در شهرهای تازه تأسیس بصره و کوفه در فعالیت‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی این شهرها سهمی عمده داشتند. آنها پس از روی کار آمدن امویان، ضمن شرکت در جنبش‌های ضد اموی به فعالیت فکری علیه جریان جبرگرایی که از سوی امویان تبلیغ می‌شد روی آوردند که نتیجه آن پیدایش تفکر «قدری» بود. فعالیت‌های ضد اموی اسواران منجر به تبعید تعدادی از آنان به مرزهای سوریه شد و در آنجا نقش مهمی در تحولات سیاسی و فرهنگی دنیای اسلام بازی کردند. واژگان کلیدی: اسواران، بصره، کوفه، جنبش‌های ضد اموی، قدریه

The Role of Asvaran and Their Descendants in the Islamic Period

Soleyman Heidari³ Hossein Poor Ahmadi⁴

Abstract

A part of Asvaran as the cavalry of the Sassanid Army joined Muslims. Not only did they continue their military activities in expanding Islamic conquests but also, having resided in Basra and Kufa, played a major role in the political, economical and cultural activities of these cities. At the time of the Ommayyad, they attended the anti-Ommayyad movements also became interested in the intellectual movements against determinism which were favored by the Ommayyad. Due to their support of such anti-Ommayyad movements, a number of Asvaran were sent on exile to the frontiers with Syria. In Syria, they had an important role in the political and cultural changes of the Islamic World.

Keywords: Asvaran, Determinism, Movement, Basra, Kufa.

۱. دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه شیراز

۲. استادیار گروه تاریخ دانشگاه شیراز * تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۱/۱/۱۶ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۶/۲۵

3. Ph.D Student in History of history at Shiraz university. Email: soleymanheidari@yahoo.com

4. Assistant professor of history in Shiraz university

مقدمه

اگرچه فرار یزدگرد به شمال شرق ایران و کشته شدن او به دست آسیابانی گمنام، آخرین امیدها را برای نجات امپراتوری ساسانی به یأس تبدیل کرد ولی با این وجود میراث خاندان ساسانی، سالها پس از غروب این سلسله در دستگاه خلفا محوریتهی تام داشت. واضح است که اعراب تجاربی در کشورداری و اداره امور نداشتند و به ناچار متوسل به اقوام سرزمینهای فتح شده - به ویژه ایرانیان - شدند. ایرانیان در این زمینه با توجه به قدمت فرهنگی و تمدنی خویش، نقش برجسته ای داشتند، به طوری که داستانهای حضور آنها در دستگاه خلافت و نقششان در پیشبرد امور و تکوین دیوانهای حکومت از همان ابتدای زمان فتوحات در کتب مورخین مکرر ذکر شده است.

سیر انتقال فرهنگ و میراث ایران زمین در ابعاد مختلف مدیریتی و اجتماعی بعد از فروکش کردن فتوحات شتابی بیشتر گرفت و دهقانان ایرانی که بازماندگان طبقات ساسانی بودند برای حفظ منافع گذشته و استمرار آن در دوران اسلامی با فاتحان همکاری حداکثری داشتند و نقش مهمی در انتقال موارث ایرانی به عصر اسلامی ایفا کردند. اما تنها این دهقانان نبودند که میراثدار ساسانیان شدند؛ بلکه نجبای دیگری از ساسانیان یعنی اسواران،^۵ به وضوح نقش مهمتری در این زمینه داشتند.

درباره این طبقه عصر ساسانی تاکنون مقاله مستقلی به رشته تحریر درنیامده و در کتب تحقیقی نیز به صورت گذرا اشاراتی به آن داشته اند. این مقاله در صدد است با نگاهی عمیق به منابع تاریخی به نقش اسواران در دوران اسلامی بپردازد. فرضیه اصلی پژوهش بر این قاعده استوار است که بخشی از اسواران به عنوان جنگجویان سواره نظام ویژه در امپراتوری ساسانی در آستانه فتوح به مسلمانان پیوستند و همچنان به رسالت نظامی خود تا پایان فتح سرزمین ایران ادامه دادند و در گسترش فتوحات اسلامی نقش مهمی داشتند و پس از اسکان در شهرهای تازه تأسیس اسلامی، تجارب فکری و فرهنگی خود را به مسلمانان انتقال دادند.

به تناسب فرضیه، این سوالات قابل بررسی هستند: ۱. اسواران ساسانی چه زمانی به سپاهیان

۵. *أسواره* لغتی عربی و جمع آن «أسوار یا أسوار» است. اصل این کلمه *أسبار* و ترکیبی از *asa* و *bar* در ارتش هخامنشی مورد استفاده بوده است. در زمان اشکانیان این واژه به صورت *absar* متداول بوده و در فارسی میانه *asbar* یا *aswār* به کلمه *sawār* یا *suwār* تبدیل شده است. (محمد بن یوسف خوارزمی، *مفاتیح العلوم*، ترجمه حسن خدیوچم (تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷)، ص ۱۱؛ احمد بن علی مقریزی، *امتاع الاسماع بما للنبی من الاحوال و الاموال و الحفده و المتاع*، ج ۱۴ (بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۰)، ص ۵۳۵؛ ابن منصور جوالیقی، *المعرب من الکلام الاعجمی علی حروف معجم (تهران: بی نا، ۱۹۶۶)*، ص ۲۰؛

مسلمان پیوستند و چه نقشی در فتح سرزمین‌ها داشتند؟^۲ پس از فروکش کردن فتوحات و سکونت اسواران در شهرهای تازه تأسیس اسلامی، تحولات فکری در این شهرها، تا چه اندازه متأثر از آنها بود؟^۳ بازماندگان اسواران یمن چه نقشی در مبارزه با اسود عنسی پیامبر دروغین یمن داشتند؟^۵ دلیل هجرت اجباری اسواران ساسانی به شام و مناطق اطراف آن چه بود؟

اسواران در دوره ساسانی

در کتیبه‌های باقی مانده از عصر ساسانی از اسواران سخنی به میان نیامده است.^۶ کریستن سن آنان را جزئی از طبقه «آزادان» می‌داند که در کتیبه حاجی‌آباد به آنها اشاره شده است.^۷ طبری و صاحب فارسنامه ریشه اسواران را به عصر پادشاهان کیانی می‌رساند.^۸ آنان بهترین سواره نظام ساسانی و هسته ارتش را تشکیل می‌دادند. افراد عادی نمی‌توانستند وارد این دسته شوند و این گروه تنها اختصاص به اشراف و اعیان داشت.^۹ به دلیل همین خصلت این طبقه همواره نزد پادشاهان ساسانی مقامی ارجمند داشتند، به طوری که آنان ترجیح می‌دادند با خانواده اسواران ازدواج کنند. درباره قباد گفته شده است هنگام بازگشت از بیشاپور با دختر یکی از اسواران ازدواج کرد که ثمره آن تولد خسرو انوشیروان بود.^{۱۰} در ابتدای دولت ساسانی هنگامی که اردشیر به تنظیم طبقات مبادرت کرد، اسواران و شاهزادگان از خواص او بودند که در طرف راست پادشاه به فاصله ده ذراع از او فاصله داشتند. دو طبقه دیگر یعنی مرزبانان و شاهان ولایات و دلکان و بذله‌گویان در مراتب بعدی قرار داشتند.^{۱۱} گاهی اوقات یکی از همین اسواران که «خرم‌باش» نام داشت، شاه را به وسیله یک پرده از ندیمان پنهان می‌داشت و چون شاه با ندیمان و معاشران می‌نشست، خرم‌باش یکی را می‌گفت تا

۶ احسان یارشاطر، تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان، ج ۳، ترجمه حسن انوشه (تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۷)، ص

۹۳-۹۲.

۷. آرتور کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی (تهران: دنیای کتاب، ۱۳۷۷)، ص ۱۶۸.

۸. محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۱، ترجمه ابوالقاسم پاینده (تهران: اساطیر، ۱۳۷۵)، ص ۲۹۰؛ ابن بلخی، فارسنامه (شیراز: بنیاد فارس شناسی، ۱۳۷۴)، ص ۱۴۲؛ ابوعلی مسکویه، تجارب الامم، ج ۱، ترجمه علی نقی منزوی (تهران: توس، ۱۳۷۶)، ص ۶۳.

۹. کنستانتین اینوستراتسوف، مطالعاتی درباره ساسانیان، ترجمه کاظم کاظمزاده (تهران: نگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۸۴)، ص

۶۴.

۱۰. مسکویه، ص ۱۵۵.

۱۱. علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب و معادن الجوهر، ج ۱، ترجمه ابوالقاسم پاینده (تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴)،

ص ۲۳۹.

از بلندترین جای قصر بانگ بردارد و با آواز بلند بگوید که حاضران مواظب زبان خود باشند.^{۱۲} یعقوبی به مناسبت ذکر درجات عهد یزدگرد اول، افسران لشکر را اسواران خوانده است.^{۱۳} احتمال می‌رود که اغلب اسواران در زمان صلح در املاک خود می‌زیستند و مشغول زراعت و اداره امور و رعایای خویش بوده‌اند. آنها در واقع جز نجبای درجه اول که عدهٔ خیلی بودند به شمار می‌رفتند و نسبت به «کذک خودایان» یا دهقانان که نجبای درجه دوم بودند، مقام برتری داشتند.^{۱۴} علاوه بر این، بعضی از اسواران در پرتو لطف شاهنشاه می‌توانستند به مقامات عالی و خدمات دولتی دسترسی پیدا کنند و بعضی از آنان مسئولیت تربیت شاهزادگان را بر عهده می‌گرفتند^{۱۵} و بعضی نیز گاهی به عنوان عضو پیوسته و مشاور در دربار ظاهر می‌شدند.

در عصر خسرو انوشیروان اسواران مقامی به مراتب مهمتر از گذشته پیدا کردند.^{۱۶} سیاست او باعث تمرکز قدرت و فروپاشی قدرت خاندان‌های بزرگ شد، که نتیجه آن رشد و قدرت‌یابی دستگاه اداری و سرداران سپاه و اسواران بود. علاوه بر این، در این زمان اتفاقی رخ داد که موجب شد اسواران اهمیت بیشتری در حکومت ساسانی پیدا کنند. توضیح آنکه هنگامی که سیف بن ذی یزن یا به قولی معدیکرب به دربار ساسانی رسید^{۱۷} از خسرو درخواست کمک کرد تا بتواند تاج و تخت حمیری را به یمن بازگرداند. شاه ساسانی بعد از مشورت با مرزبانان و اسواران با این درخواست موافقت و تصمیم به گسیل کردن سپاهی هشتصد نفری به یمن از اسوارانی که به دلیل هواخواهی از مزدک در زندان‌ها بودند،^{۱۸} گرفت. سرداری این سپاه به یکی از همین زندانیان به نام وهرز ملقب «هزار مرد»^{۱۹} که قبلاً مرزبانی گیل و دیلم را بر عهده داشت، سپرده شد.^{۲۰} او همراه سپاه ایران از

۱۲. علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۱، ترجمه ابوالقاسم پاینده (تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴)، ص ۲۴۱.

۱۳. ابن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۱، ترجمه محمد ابراهیم آیتی (تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱)، ص ۲۱۹.

۱۴. کریستن‌سن، ص ۱۶۹-۱۶۸.

۱۵. کریستن‌سن، وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان، ترجمه مجتبی مینوی (تهران: کمیسیون معارف، ۱۳۱۴)، ص ۶۵.

۱۶. تئودر نلدکه، تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان (تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۸)، ص ۱۹۴.

۱۷. عزالدین علی بن اثیر، تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران، ج ۵، ترجمه ابوالقاسم حالت (تهران: موسسه مطالعات علمی، ۱۳۷۱)، ص ۹۸-۹۹.

۱۸. ابوعلی بلعمی، تاریخنامه طبری، ج ۲، تحقیق محمد روشن (تهران: سروش، ۱۳۷۸)، ص ۷۲۸؛ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۰۴؛ خیرالدین

زرکلی، الاعلام قاموس تراجم لاشهر الرجال و النساء من العرب و المستعربین و المستشرقین، ج ۳ (بیروت: دارالعلم، ۱۳۹۶)، ص ۱۴۹.

۱۹. اسماعیل بن عمر بن کثیر، البدایه و النهایه، ج ۶ (بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۷ق)، ص ۳۰۶.

۲۰. مسعودی، التنبيه و الاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده (تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵)، ص ۲۳۹.

راه دریا در ساحل عدن پیاده شد و پس از کشتن مسروق و ورود به صنعاء، یمن را فتح و جریان آن را برای خسرو انوشیروان نوشت.^{۲۱} پس از فتح یمن، خسرو، سیف بن ذی یزن را به پادشاهی یمن منصوب کرد و به وهرز دستور بازگشت داد. اما مدتی بعد سیف توسط حبشی‌ها در یمن کشته شد^{۲۲} و همین حادثه سبب شد که خسرو برای بار دوم، وهرز را به همراه چهارهزار تن از اسواران از راه خشکی به یمن بفرستد.^{۲۳} سپاه ایران پس از ورود به یمن تمام حبشی‌ها را قتل‌عام و آنجا را بار دیگر فتح کرد و وهرز از طرف خسرو پادشاه یمن شد. او مدت ۶ سال این سمت را بر عهده داشت و پس از او چند فرمانده دیگر ایرانی در یمن، یکی پس از دیگری حکومت کردند. اخلاف اسواران در یمن، «ابناء»، «ابناء فارس»،^{۲۴} «ابناء الاحرار»،^{۲۵} «خضارمه»،^{۲۶} و «احماء»^{۲۷} نامیده شدند.^{۲۸}

قدرت اسواران در اواخر دوره ساسانی با ضعف این حکومت بیشتر از گذشته شد، به طوری که آنها در کنار دیگر گروه‌های متنفذ در پی آن بودند که نفوذ خویش را بر ضد دستگاه ساسانی اعمال کنند.^{۲۹} قدرت اسواران چنان گسترده بود که بعضی از پادشاهان برای ادامه سلطنت خود چاره‌ای جز توزیع مال و ثروت نزد آنها نداشتند^{۳۰} و حتی گاهی برای رفع مشکلات خود به بزرگان اسواران روی می‌آوردند.^{۳۱}

اسواران و ابناء ایرانی یمن در دوران اسلامی

آخرین حکمران ساسانی یمن که سرداری ابناء را بر عهده داشت، باذان بود. او به محض دریافت خبر دعوت پنهانی پیامبر (ص) به کسری گزارش داد که در «در بلندی‌های تهامه صاحب دعوتی ظاهر شده است که پنهانی مردم را به آیین خویش می‌خواند.» به گفته حمزه اصفهانی، باذان این

۲۱. احمد بن داود دینوری، اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی (تهران: نشر نی، ۱۳۷۱)، ص ۹۲؛ طبری، ص ۶۹۳.

۲۲. عبدالله بن مسلم بن قتیبه، المعارف (قاهره: الهيئة المصریة العامه لكتاب، ۱۹۹۲)، ص ۶۳۸.

۲۳. مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۱، ص ۴۴۷.

۲۴. مطهر بن طاهر مقدسی، آفرینش و تاریخ، ج ۱، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی (تهران: آگه، ۱۳۷۴)، ص ۲۳۷.

۲۵. ابن اثیر، ج ۸، ص ۳۰.

۲۶. سعید نفیسی، فرهنگنامه پارسی (تهران: رنگین، ۱۳۱۹)، ص ۴۴۱-۴۴۰.

۲۷. بلعمی، ج ۲، ۷۳۵.

28. G. E. Bosworth "Abna," *Encyclopaedia iranica*, Vol I (New York: Mazda Publishers, 1985), p. 226-228.

۲۹. ریچارد فرای، میراث باستانی ایران (تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳)، ص ۳۷۵.

۳۰. مقدسی، ص ۵۲۱.

۳۱. عبدالرحمن بن خلدون، العبر (تاریخ ابن خلدون)، ج ۱، ترجمه عبدالمحمد آیتی (تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی،

۱۳۶۳)، ص ۵۰۳.

گزارش را در نوزدهمین سال حکومت خسرو پرویز^{۳۳} و به گفته نلدکه در بیستمین سال سلطنت او ارسال داشته است.^{۳۳} در سال ششم هجرت، پیامبر اسلام (ص) برای گسترش اسلام نامه‌ای به دربار خسرو پرویز ارسال کرد و از او خواست که تسلیم اسلام شود. پس از وصول نامه پیامبر (ص) خسرو پرویز به باذان نوشت که کسی را به مکه نفرستد تا رسول خدا (ص) را وادار کند از دین خویش دست بردارد و اگر چنین نکند او را نزد خسرو ببرد. باذان چند نفر از افراد مشهور خود از جمله فیروز دیلمی را به مدینه فرستاد. رسول خدا (ص) به آنها خبر داد که خسرو پرویز توسط فرزندش کشته شده است^{۳۴} و به آنها فرمود: «به باذان بگویید به زودی دین و قدرت من به سرزمین کسری خواهد رسید، اگر اسلام آوری آنچه در تصرف تو است تو را ارزانی دارم و تو را بر قوم خود از - ابناء - پادشاهی خواهم داد.» پس از آنکه فرستادگان، پیام پیامبر (ص) را به باذان رساندند او گفت: «این سخن، سخن پادشاهانه نیست.» اما پس از چند روز، نامه شیرویه به وی رسید که خواهان اطاعت از او شده بود. باذان از فرصت استفاده کرد و اسلام آورد و به دنبال وی بسیاری از ابناء ایرانی که در یمن بودند نیز اسلام آوردند.^{۳۵} پیامبر (ص) نیز طبق قول قبلی، باذان را حکمران تمام یمن کرد و تا زمانی که او زنده بود کسی دیگر را برای اداره آنجا نفرستاد.

پس از مرگ باذان، پیامبر، یمن را میان شهر بن باذان، عامر بن شهر، عبدالله بن قیس، ابوموسی اشعری، خالد بن سعید، طاهر بن ابی هاله، یعلی بن بنی امیه و عمرو بن حزم تقسیم کرد و پسر باذان را بر صنعا گماشت. چون اسود عنسی دعوی پیامبری کرد، نامه‌ای از سوی پیامبر (ص) به جشیش بن دیلمی، فیروز دیلمی و گشنسب و سایر پارسیان یمن رسید که همچنان بر دین خود بمانند و در برابر اسود به پا خیزند و بکشند وی را چه ناگهانی و چه با جنگ از پا درآورند.^{۳۶} اولین کسی که با اسود بعد از ادعای پیغمبری مخالفت و ستیز کرد «شهر» بود. او در حمله اسود به صنعا کشته شد و اسود با همسر او غاصبانه ازدواج کرد.^{۳۷} در همان زمان که قلمرو اسود بر یمن گسترش می‌یافت، او فرماندهی سپاه را به قیس بن عبدیغوث و کار ابناء ایرانی را به فیروز و دادویه واگذاشته بود، اما هر سه را تحقیر می‌کرد.^{۳۸} گشنسب دیلمی به نزد آزاد یا مرزبان بیه باذان رفت. این زن که از ابناء

۳۳. حمزه بن حسن اصفهانی، تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء (بیروت: دارالمکتبه الحیاه، ۱۹۶۱)، ص ۱۱۴.

۳۳. نلدکه، ص ۳۲۴.

۳۴. ابن بلخی، ص ۲۵۶.

۳۵. طبری، ج ۳، ص ۱۱۴۳؛ ابن خلدون، ج ۱، ص ۴۳۶.

۳۶. مسکویه، ج ۱، ص ۲۳۷؛ ابن اثیر، ج ۸، ص ۳۰.

۳۷. ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۸۰.

۳۸. طبری، ج ۴، ص ۱۳۵۶؛ مسکویه ج ۱، ص ۲۳۷؛ ابن اثیر، ج ۸، ص ۳۰.

بود، با همکاری فیروز و با همدستی داذویه و قیس بن عبدیغوث که پیامبر (ص) با آنان مکاتبه کرده بود، اسود را از پای درآورد.^{۳۹} در این زمینه اختلاف است که قتل اسود در حیات پیامبر (ص) یا پس از آن صورت گرفته است.^{۴۰} البته ابن خلدون قاطعانه اشاره می‌کند که وقتی اسود کشته شد پیامبر (ص) فرمود: «مردی خجسته به نام فیروز او را کشت» و هنگامی که رسولان، خبر قتل اسود را آوردند، پیامبر وفات یافته بود.^{۴۱}

پس از مرگ اسود، قیس بن عبدیغوث به منظور کسب قدرت و نیز نزدیکی به طایفه پیامبر دروغین، توطئه قتل سرداران ایرانی را طراحی کرد و داذویه را کشت^{۴۲} و ایرانیان و اخلاف اسواران را از یمن اخراج کرد و از اطاعت ابوبکر سرپیچید. فیروز دیلمی این خبر را به ابوبکر گزارش داد، ابوبکر نیز مهاجر بن بنی‌امیه را مأمور جنگ با بقایای ارتش اسود و کمک به ابناء ایرانی کرد. در همان زمان ابوبکر ضمن نامه‌ای به ابناء از آنها خواست که در حفظ دین اسلام و پایداری در دین بکوشند و تحت فرمان فیروز باشند.^{۴۳} ایرانیان پایداری کردند و توانستند لشکر قیس را شکست داده و با کمک مهاجر که تازه از سوی ابوبکر به یاری آنان فرستاده شده بود، قیس را دستگیر و به مدینه اعزام کنند.

فرزندان اسواران در یمن باقی ماندند و نقش مهمی در انتقال فرهنگ ایرانی به یمن و از آنجا به سراسر شبه جزیره عربستان داشتند. ابن سعد اسامی چندین نفر از ابناء را نام می‌برد که در علوم مختلف از جمله روایت حدیث، تفسیر قرآن و تاریخ شهرت داشته‌اند.^{۴۴}

عملکرد اسواران در طول حمله اعراب

اگر چه وقایع‌نگاران فتوح به ندرت تمایزی بین سواره‌نظام سنگین اسلحه (اسواران) و دیگر نیروهای ساسانی حاضر در جنگ با اعراب قائل شده‌اند، اما به نظر می‌رسد که این نیروی ویژه در خلال جنگ‌ها نقش بارزی ایفا کرده و حضور جدی آنان در مقابله با اعراب تا جنگ قادسیه به تفصیل توسط مورخان شرح داده شده است. گسست اساسی وقتی در لشکر ساسانی رخ داد که بخشی از

۳۹. مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۱، ص ۶۵۹؛ مقدسی، ج ۱، ص ۸۴۰-۸۳۹.

۴۰. مسعودی، التنبيه و الاشراف، ص ۲۵۵.

۴۱. ابن خلدون، ج ۱، ص ۴۶۶-۴۶۵.

۴۲. مسعودی، التنبيه و الاشراف، ص ۲۵۵.

۴۳. ابن اثیر، ج ۸، ص ۴۲ و ۸۸.

۴۴. محمد بن سعد، طبقات، ج ۶، ترجمه محمود مهدوی دامغانی (تهران: فرهنگ و اندیشه، ۱۳۷۴)، ص ۴۳۱-۳۶۴.

اسواران از لشکر رستم جدا شده و به نیروهای مسلمان پیوستند.^{۴۵} علاوه بر این، تعداد بیشتری از اسواران به فرماندهی سیاه اسواری پس از فرار یزدگرد از تیسفون به اعراب پیوستند. هنگامی که یزدگرد از حلوان به اصفهان رفت، سیاه اسواری را همراه با سیصد نفر از جنگجویان به طرف استخر فرستاد که در بین آنان هفتاد نفر از نجبا و افسران ارتش (اسواران) بودند. سیاه چون پیروزی اسلام و گشوده شدن شوش و رسیدن کمک‌های پی در پی برای ابوموسی را دید به ابوموسی پیغام داد که حاضر است مسلمان شود و با ایرانی‌ها (هم‌زمان سابق) بجنگد و اگر بین عرب اختلافی افتاد، بی‌طرف بماند و اگر عرب‌ها علیه آنها اقدامی کردند، مورد حمایت واقع شوند و در هر سرزمینی که مایل باشند، ساکن شوند.^{۴۶} ابوموسی پس از مشورت با عمر خواسته‌های سیاه و اسواران را پذیرفت و سیاه همراه با اسوارانی که به او پیوسته بودند وارد بصره شد.

سکونت اسواران در بصره و کوفه

بصره در سال ۱۶ هجری بعد از جنگ جولاء به عنوان یک کمپ نظامی در روی خرابه‌های یک شهر قدیمی ایرانی به نام خریبه ساخته شد.^{۴۷} پس از آنکه عراق توسط فاتحان مسلمان گشوده و سپاهیان متزلزل ساسانی گریخته یا نابود شدند و آثار پیروزی اعراب بر این سرزمین آشکار شد، عمر فرمان داد پایگاه‌های دائمی برای اقامت رزمندگان عرب در آن مناطق ساخته شود. او برای ساخت این شهرها مقرراتی وضع کرد که با نیاز عرب‌ها و دولت هماهنگ باشد. او تاکید کرد که این شهرها در کنار صحراها و متصل به آنها ایجاد شوند. مکان‌هایی که بین آنها، آب واقع نشده و دارای آب و هوای صحرائی و خشک باشد.^{۴۸} این شهرها پایگاه‌هایی برای سکونت دائمی رزمندگان عرب و خانواده‌هایشان و مراکزی برای اقامت حاکمان و دیوان‌ها بود.

هنگامی که سیاه وارد بصره شد درصدد برآمد با قبیله‌ای پیوند برقرار کند که به پیامبر نزدیکتر باشد. به آنان گفته شد بنی تمیم از نزدیکان پیامبر (ص) است، لذا آنها با قبیله بنی تمیم متحد شدند.^{۴۹} شیرویه اسواری که از همراهان سیاه بود قصد داشت در منطقه بکر بن وائل ساکن شود؛ اما سیاه نپذیرفت و آنان در ناحیه بنی تمیم جای گرفتند. توافق موفقیت‌آمیز سیاه و همراهانش باعث

۴۵. جمشید گرشاسب چوکسی، ستیز و سازش، ترجمه نادر میرسعیدی (تهران: ققنوس، ۱۳۸۹)، ص ۹۲.

۴۶. احمد بن یحیی بلاذری، فتوح البلدان، ترجمه محمد توکل (تهران: نقره، ۱۳۳۷)، ص ۵۲۰.

۴۷. ابن اثیر، ج ۸، ص ۳۹۲؛ zakeri, p.112.

۴۸. صالح احمد العلی، مهاجرت قبائل عربی در صدر اسلام، ترجمه هادی انصاری (تهران: سمت، ۱۳۸۷)، ص ۳۳.

۴۹. شهاب الدین یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۵ (بیروت: دارالصدر، ۱۹۹۵)، ص ۳۱۷.

جذب گروه‌های دیگر از سربازان ساسانی از جمله «زط» و «سیابجه» به اعراب مسلمان شد.^{۵۰} اهمیت اسواران برای قبایل عرب ساکن در بصره به قدری زیاد بود که در جذب آنان به خود، بین آنها رقابت ایجاد شده بود.

اسواران در بصره در کنار نهری موسوم به «نهر اساوره» که گفته شده خود آنان، آن را حفر کردند ساکن شدند^{۵۱} و عمر دستور داد از پرداخت جزیه معاف باشند. آنها در فتح فارس و کرمان و خراسان^{۵۲} و در نبرد شوشتر^{۵۳} حضور داشتند. نقش سیاه به ویژه در گشودن شوشتر مهم گزارش شده است. گفته شده وقتی مسلمانان شوشتر را محاصره کردند سیاه در نیمه شبی لباس ایرانیان پوشید و جامه خویش رنگی کرد و خود را در کنار قلعه قرار داد. هنگام بامداد اهل قلعه مردی را دیدند که با لباس ایرانی بر کناره قلعه افتاده است، گمان کردند او از آنهاست. در قلعه را گشودند تا او را وارد قلعه کنند، سیاه برجست و با نگرهبانان در آویخت و چندان با آنان جنگید که دروازه را رها کرده و بگریختند و مسلمانان وارد قلعه شدند.^{۵۴}

پس از فروکش کردن فتوحات و سکونت اسواران در بصره، آنان نقش مهمی در فعالیت عمرانی و فرهنگی در شهر داشتند. از جمله گفته شده، سیاه در بصره حمامی ساخت که در آن زمان شغلی سودمند بود.^{۵۵} تأسیس حمام منوط به کسب اجازه از والی بود. دادن چنین اجازه‌ای به سیاه نشان‌دهنده نفوذ و قدرت وی در آن زمان بود.

شیرویه اسواری از دیگر بزرگان اسواران با مرجانه مادر عبیدالله بن زیاد که از شوهرش جدا شده بود ازدواج کرد و قصری برای او ساخت که در درهای فراوان داشت و آن را «هزار در» می‌نامیدند، زیرا به قول مدائنی، هزار در بر آن تعبیه کرده بودند که نشانه هزار اتاق بود. گفته شده عبیدالله در همین خانه شیرویه بزرگ شده و لهجه فارسی یاد گرفته بود و نمی‌توانست برخی از حروف عربی را مانند عرب‌ها از مخارج آنها ادا کند.^{۵۶} امام علی (ع) نیز یک بار زمانی که مریض بود، برای دیدن

۵۰. بلاذری، ص ۵۲۱.

۵۱. حموی، ج ۱، ص ۲۳۹؛ صفی‌الدین بن عبدالحق بغدادی، *مراصد الاطلاع علی اسماء الامکنه و البقاع*، ج ۳ (بیروت: دارالجمیل، ۱۴۱۲)، ص ۱۴۰۰.

۵۲. ابن خلدون، ج ۱، ص ۵۶۴؛ بلاذری، ص ۵۲۲.

۵۳. احمد بن حجر عسقلانی، *الاصابه فی تمییز الصحابه*، ج ۳ (بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵)، ص ۲۲۳.

۵۴. عبدالحسین زرین کوب، *دو قرن سکوت* (تهران: جاویدان، ۱۳۵۶)، ص ۵۷-۵۶؛ عبدالحسین زرین کوب، *تاریخ ایران بعد از اسلام* (تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۱)، ص ۳۳۳.

۵۵. بلاذری، ص ۴۹۵.

۵۶. محمد محمدی ملایری، *تاریخ و فرهنگ ایران در انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی*، ج ۳ (تهران: توس، ۱۳۷۵)، ص ۲۵۱.

شیرویه به منزلش رفته بود.^{۵۷} اهمیت و کثرت اسواران در بصره وقتی زیاد شد که زیاد برای آنها مسجدی به نام مسجد «اساوره» یا «احمره» ساخت.^{۵۸}

به جز سپاه و شیرویه یکی دیگر از شخصیت‌های مهم اسواری، موسی بن یسار اسواری بود. جاحظ می‌نویسد او از عجایب دنیا بود و زبان عربی را به فصاحت زبان فارسی سخن می‌گفت. مجلس او شهرت فراوان داشت، اعراب در دست راست او و ایرانیان در سمت چپ او می‌نشستند. موسی آیه‌ای از قرآن را می‌خواند و رو به سمت راست می‌کرد و آن را به عربی تفسیر می‌نمود و همان تفسیر را به فارسی رو به جهت راست می‌کرد و خطاب به ایرانیان می‌گفت.^{۵۹}

گروه‌های دیگری از اسواران که به مسلمانان پیوستند، در منابع به «حمره» معروف بوده که در کوفه ساکن شدند. بنیانگذاری شهر کوفه در سال ۱۷ هجری بدون تردید نتیجه مستقیم فتح عراق به دست اعراب بوده است و این مهم در زمانی صورت گرفت که آنان کار تسلط بر عراق را به پایان رسانده و بازمانده نیروهای ساسانی را به فلات ایران عقب راندند. در این هنگام بود که آنها لزوم برپایی یک «دارالهیجره» را در حاشیه سرزمین‌های فتح شده احساس کردند، تا هم کانونی برای مهاجران از راه رسیده و هم پادگانی نظامی برای مقابله با دشمن باشد. بنابراین کوفه دستاورد یک پیروزی برق‌آسا بود. پیروزی‌ای که با تثبیت خود بر زمین تضمین می‌شد و ادامه می‌یافت. از آنجا که کوفه در قلب منطقه درگیری‌های سرنوشت‌ساز میان اعراب و امپراتوری ساسانی واقع شده بود، نخستین ساکنان آن کسانی بودند که در این جنگ‌ها شرکت داشتند. از این رو، در عناصر اصلی تشکیل‌دهنده جمعیت این شهر، تأثیر و خاطره فتوحات به مراتب بیش از شهر بصره قابل مشاهده است.^{۶۰}

ساختار سیاسی و اجتماعی و تحولات فرهنگی شهر کوفه تنها متأثر از اسکان جنگجویان عرب نبود، بلکه در این تحولات اسواران ساسانی به مراتب نقش مهمتری داشتند. این دسته از جنگجویان جزء چهار هزار اسواری بودند که همراه رستم در جنگ قادسیه شرکت کردند و در منابع به «سپاه شاهنشاه» معروف هستند. آنها از جنگ کناره گرفته و طلب صلح کردند و به این شرط که هر جا متمایل باشند اقامت کنند و با هر طایفه یا قبیله‌ای خواستند، حلیف شوند و از عطایا، ایشان را نیز وظیفه‌ای مقرر سازند. خواسته آنان پذیرفته شد و با زهره بن حویه سعدی از قوم بنی‌تمیم حلیف

۵۷. عمرو بن بحر جاحظ، *البیان و التبیین*، ج ۱ (بیروت: دارالمکتب الهلال، ۲۰۰۲)، ص ۸۰-۷۹.

۵۸. بلاذری، ص ۵۱۹.

۵۹. جاحظ، *البیان و التبیین*، ج ۱، ص ۲۹۳.

۶۰. هشام جعیت، *کوفه پیدایش شهر اسلامی*، ترجمه ابوالحسن سروقد مقدم (مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲)، ص ۹.

شدند و سعد بن ابی وقاص آنها را در کوفه در جایی که خواسته بودند، منزل داد. در بین آنان شخصی نجیب بود که او را دیلم می‌نامیدند و «حمراء دیلم» از این رو مصطلح شده است.^{۶۱} البته مدائنی که خود کتابی دربارهٔ این اسواران نوشته و ابن ندیم از آن یاد کرده^{۶۲} می‌گوید: «اسواران در ابتدا با قبیلهٔ ازد حلیف شدند و سپس پرسیدند کدام یک از دو قبیله ازد و بنی تمیم با پیامبر (ص) و خلفا از حیث نسب نزدیکتر و از جهت یاری رسانی بیشتر است؛ به آنها گفته شد: بنی تمیم، پس با بنی تمیم حلیف شدند و بزرگ بنی تمیم در آن زمان احنف بن قیس بود.»^{۶۳} همچنین گفته‌اند این اسواران در ابتدا در نزدیکی دیلم مقیم بودند، خسرو پرویز چهار هزار تن از آنان را به تیسفون آورد و را خدمه و خاصه خود قرار داد. پس از خسرو، آنها همچنان دارای منزلت بودند و هنگام ورود اعراب، همراه رستم در جنگ قادسیه شرکت کردند، چون رستم کشته شد، دیلمیان از سپاه ایران جدا شدند و گفتند: «ما از اینان نیستیم و پناهگاهی نداریم و اینان را بر ما نظر خوشی نباشد بهتر آن است که در دین مسلمانان داخل شویم و از طریق ایشان عزت یابیم، پس جدا شدند. سعد گفت این جماعت چه خواهند؟ مغیره بن شعبه نزد ایشان آمد و از کارشان پرسید دیلمیان مغیره را از حال خویش آگاه‌اندند و گفتند: به آیین شما درآییم. مغیره نزد سعد بازگشت و آن خبر را به وی گفت. سعد نیز آنها را زینهار داد. اسلام آوردند و در جنگ مدائن و جلولا سعد را یاری کردند و بعد در کوفه ساکن شدند.»^{۶۴} ابن فقیه همدانی هم که یازده سال پس از درگذشت بلاذری، *البلدان* را در سال ۲۹۰ قمری نوشته از همین اسواران و حمراء دیلم نام برده است. او آورده است که جریر بن عبدالله والی همدان، براء بن عازب را والی قزوین کرد تا به آنجا رفته و با دیلمیان پیکار کند. براء بن عازب چون بر قزوینیان پیروز شد از آنها خواست یا جزیه بدهند یا مسلمانان شوند. قزوینیان اسلام را پذیرفتند. گویند آنان مانند اسواران بصره مسلمان شدند که با هر قبیله که می‌خواهند پیمان حمایت بندند. از این رو به کوفه رفته و با زهره بن حویه پیمان بستند و آنان را از آن پس «حمراء دیلم» خواندند.^{۶۵}

جمعیت اسواران (حمراء) کوفه به تدریج افزایش پیدا کرد و آنان در کوفه دارای مسجد خاص

۶۱. بلاذری، ص ۳۹۹.

۶۲. محمد بن اسحاق بن ندیم، *الفهرست*، ترجمه محمد رضا تجدد (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۶)، ص ۵۵۸.

۶۳. بلاذری، ص ۵۲۳.

۶۴. همان، ص ۳۹۹.

۶۵. احمد بن محمد بن فقیه، ترجمه مختصر *البلدان*، ترجمه ح. مسعود (تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹)، ص ۱۲۲؛ قدامه بن

جعفر، *الخراج و صنایع* (بی‌جا: دارالرشید للنشر، ۱۹۸۱)، ۳۷۶.

خود بودند که آن را «مسجد حمراء» می‌گفتند و در کنار این مسجد چشمه آبی روان بود.^{۶۶} نقشه‌ای که توسط لابراتور نقشه‌کشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی تونس بر اساس یافته‌های باستان‌شناسی و تاریخی از کوفه تهیه شده است، نشان می‌دهد که مسجد حمراء در قسمت شرقی کوفه در فاصله سال‌های ۱۰۰ تا ۱۲۰ هجری قرار داشته است.^{۶۷}

در زمان امام علی (ع) حمراء دیلم بسیار قدرتمند شده بودند، به طوری که مردی نزد او شکوه کرد که این حمراء یعنی «عجم» بر ما چیره شدند. علی (ع) فرمود: از پیامبر (ص) شنیدم که گفت: «دیگر بار پارسیان در راه دین بر سر شما فرو کوبند چنانکه در آغاز برای دین شما بر سر آنان فرو کوفتید.»^{۶۸}

سکونت حمراء ایرانی در کوفه، شهری که در ابتدا به عنوان یک کمپ نظامی ساخته شد، تأثیری به مراتب بیش از دیگر گروه‌های ساکن در آن شهر داشت. اهمیت این تأثیر در تمام ابعاد مختلف سیاسی، اجتماعی و فرهنگی قابل لمس است، زیرا آنان پیش از این برای پیوستن به سپاه ساسانی باید اولاً از قشر نجباء و اشراف باشند و ثانیاً آموزش‌های لازم را برای جذب در نیروهای نظامی می‌دیدند و بعید نیست هنگامی که آنان به مسلمانان پیوستند تجارب مختلف نظامی و فرهنگی خود را به مسلمانان انتقال داده‌اند. در گزارش‌ها آمده است که سپاه عرب در قادسیه متشکل از اعشار بوده است؛ یعنی به گروه‌های ده واحدی تقسیم می‌شده است. جعیط احتمال می‌دهد که این سیستم از نظام ایران تقلید شده بود.^{۶۹} استفاده از تجارب نظامی اسواران فقط محدود به تقسیمات سپاهیان نبود. طبری در خبری اشاره می‌کند که سعد از یکی از اسواران خواست که برای او در فتح بهرسیر منجنیق بسازد و او موفق شد برای این فرمانده مسلمان بیست منجنیق بسازد که از آنها در فتح شهر بهرسیر استفاده شد.^{۷۰}

فعالیت و نقش حمراء ایرانی و نیاز ضروری اعراب به تجارب آنان باعث شد که عمر در دستوری ویژه به والیان مسلمانان، از آنها بخواهد که حمراء را با موالیشان در یک ردیف قرار دهند و آنچه که به رؤسای حمراء اختصاص می‌دهند به حمراء نیز اختصاص دهند و اگر آنها میل داشته باشند که

۶۶. ابراهیم ثقفی کوفی، *الغارات*، ترجمه عزیزالله عطاردی (تهران: عطارد، ۱۳۷۳)، ص ۲۶۲.

۶۷. جعیط، ص ۳۶۰.

۶۸. بلاذری، ص ۱۶۶؛ ابن فقیه، ص ۱۶۶.

۶۹. جعیط، ص ۲۶۲.

۷۰. طبری، ج ۵، ص ۱۸۰۷.

خود قبیله‌ای جداگانه تشکیل دهند، والیان مانع آنها نشوند.^{۷۱} عمر همچنین به عاملان مرزها نوشت که از چابکسواران فارسی برای محافظت از مرزها استفاده کنند و جزیه را از آنها بردارند و چون سعد بن ابی وقاص مشغول بنیانگذاری کوفه شد و مرزداران عرب به کوفه رفتند، به ناچار در چهار پست مرزی در شمال عراق یعنی حلوان، موصل، ماسبذان و قرقیسیا از اسواران ایرانی استفاده کرد.^{۷۲} او در حلوان قباد بن عبدالله، در موصل مسلم بن عبدالله، در ماسبذان رافع بن عبدالله و سرانجام در قرقیسیا از عشق بن عبدالله استفاده کرد. آنان همه به نوعی منتسب به عبدالله هستند. به نظر می‌رسد برای پنهان کردن نسب خویش از نام‌های مشترک عربی استفاده کرده‌اند.^{۷۳}

مورخان از ایرانی دیگر نام می‌برند که در کوفه قصری برای سعد بن ابی وقاص ساخت. او که روزبه پسر بزرگمهر نام داشت، مرزدار ساسانی در کنار روم بود و به آنها سلاح می‌رسانید. وی در آستانه ورود اعراب به ایران به سعد پیوست و برای وی قصر و مسجدی در کوفه ساخت.^{۷۴} قصر سعد بعداً به دستور عمر به آتش کشیده شد.^{۷۵} این اسواران که در زمان فتوحات و دوران بعد از آن با اعراب همکاری داشتند بالاترین حقوق را دریافت می‌کردند. طبری در خبری گزارش می‌دهد که ابوموسی برای یکصد تن از آنها «دو هزار دو هزار» مقرر می‌کند. طبری در خبری گزارش می‌دهد جمله سیاه، مقلاص، شهریار، شهرویه، شیرویه و افروذین مقرر می‌کند دو هزار و پانصد درهم دریافت می‌کردند.^{۷۶} دریافت چنین مقرر نشان‌دهنده اهمیت و اعتبار اسواران و نیاز ضروری اعراب به تجارب آنها بوده است.

نقش اسواران بصره و کوفه در مشاجرات سیاسی اعراب

هنگام پیوستن اسواران به سپاهیان عرب آنان مقید شده بودند که در درگیری‌های داخلی اعراب بی‌طرف بمانند. اگرچه گزارش‌های تاریخی حکایت از عدم شرکت آنها در جنگ‌های جمل و صفین دارد، اما بی‌طرفی‌شان طولی نکشید و آنان برای اولین بار در سال ۶۴ قمری علیه عبیدالله بن زیاد در بصره دست به قیام زدند. بلاذری داستان حرکت اسواران را تحت عنوان «نبرد مسعود» به

۷۱. بلاذری، ص ۶۳۹

۷۲. طبری، ج ۵، ص ۱۸۵۵-۱۸۵۴.

۷۳. چوکسی، ص ۹۳؛ zakeri, p. 121.

۷۴. طبری، ج ۵، ص ۱۸۵۳.

۷۵. ابن اثیر، ج ۸، ص ۳۵۴.

۷۶. طبری، ج ۵، ص ۱۹۰۶.

طور مختصر ذکر کرده،^{۷۷} اما طبری با تفصیل بیشتری این ماجرا را دنبال کرده است. او می‌نویسد هنگامی که در سال ۶۴ هجری یزید بن معاویه مرد، مردم بصره در ابتدا با عبیدالله بن زیاد بیعت کردند، اما طولی نکشید که قدرت عبیدالله در بصره سستی گرفت و مردم از او حرف شنوی نداشتند. او به ناچار و مخفیانه به مسعود بن عمر از قبیله ازد پناه برد. مسعود تلاش کرد تا زمینه بازگرداندن عبیدالله را به بصره فراهم کند. او به مسجد رفت و بر فراز منبر به پند و اندرز مردم پرداخت. مردم بصره به فرماندهی عبس بن طلق به مسجد روی آوردند و عبس را جمعی از اسواران ایرانی به فرماندهی ماه افردون حمایت می‌کردند. آنها توانستند مسعود بن عمر را در مسجد به قتل برسانند.^{۷۸} عبیدالله چون در نهانگاه خود از این واقعه آگاه شد بی‌درنگ از همانجا ناشناس به شام گریخت.^{۷۹}

جدی‌ترین نقش اسواران در رویدادهای سیاسی، حضور آنان در لشکر مختار است. ابن اثیر می‌نویسد سپاه کلاهان از اتباع اسوار (به احتمال اسواران ایرانی، زیرا این واژه تنها درباره سربازان سابق ساسانی در آن زمان به کار می‌رفت) هرگاه می‌دیدند عمر بن سعد بر آنها می‌گذشت می‌گفتند: «این قاتل حسین (ع) است»^{۸۰} و به همین دلیل هنگامی که مختار برای انتقام گرفتن از خون امام حسین (ع) قیام کرد، گروه زیادی از ایرانیان کوفه، معروف به حمراء که جمعیت آنها حدود بیست هزار نفر بود، دعوت او را پذیرفتند و با او همراه شدند.^{۸۱}

اگرچه حرکت مختار منجر به سرنگونی حکومت اموی نشد و تعداد زیادی از یاران او از جمله ایرانیان کشته شدند و مختار نیز کشته شد، ولی حرکت اسواران در حمایت از مختار نشان‌دهنده تمایلات علوی آنها بوده است.^{۸۲} از آنجا که گروهی از یاران مختار با چوب نه شمشیر وارد مکه شدند به «خشبیه» شهرت یافتند.^{۸۳} خوارزمی خشبیه را صرخابیه نامیده و آنان را جز یکی از شاخه‌های شش‌گانه زیدیه دانسته است.^{۸۴} احتمال دارد منظور خوارزمی از صرخاب، اسوارانی باشد که در کوفه به حمراء مشهور شده بودند. اگر این احتمال صحیح باشد پس باید گفت که قیام اسوارانی ایرانی در

۷۷. بلاذری، ص ۵۲۲.

۷۸. طبری، ج ۷، ص ۳۱۴۷-۳۱۴۱.

۷۹. محمدی ملایری، ج ۲، ص ۴۴۴.

۸۰. ابن اثیر، ج ۱۲، ص ۱۰۴.

۸۱. دینوری، ص ۳۳۳ و ۳۳۸.

۸۲. رسول جعفریان، تاریخ خلفا، ج ۲ (تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۴)، ص ۵۳۱.

۸۳. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۶ (بیروت: جمعیة المستشرقین الالمانیة، ۱۹۷۹)، ص ۳۹۷.

۸۴. خوارزمی، ص ۳۳-۳۴.

کوفه نخستین قیام شیعی ایرانی است که خیلی زودتر از قیام زید بن علی (ع) رخ داده است. مهمتر از آن، اسواران ایرانی در کوفه با ارتباطاتی که با موطن اولیه خود در شمال ایران داشتند، سال‌ها قبل از شکل‌گیری دولت علوی زیدی در شمال ایران باعث گسترش تشیع در آن دیار شدند.^{۸۵}

سومین واقعه مهم دیگری که در آن اسواران ایرانی نقش فعالی داشتند، در ربذه و در نزدیکی مدینه به وقوع پیوست. پس از مرگ معاویه دوم، مروان در شام توانست قدرت را به دست گیرد. در همین زمان شهرهای بصره، کوفه، مدینه و مکه در دست آل‌زبیر بود. مروان پیش از مرگ دو سپاه یکی به فرماندهی حبیب بن دلجه به مدینه و دیگری به فرماندهی عبیدالله بن زیاد به عراق فرستاد تا این نواحی را از دست آل‌زبیر خارج کند. عامل عبدالله بن زبیر در بصره سپاهی به فرماندهی حنن بن سحیف به سوی حبیب فرستاد.^{۸۶} دو سپاه در نزدیکی مدینه در محلی به نام ربذه رو به رو شدند. در این جنگ اسواران بصره شرکت داشتند و گروهی را با تیرهای که داشتند، کشتند و تیری از ایشان خطا نمی‌رفت.^{۸۷} یزید بن سبأ اسواری که ذکر پدرش در صفحات قبل گذشت، فرمانده سپاه شام را از پای درآورد و باقی مانده سپاه حبیب مجبور به بازگشت به شام شدند. طبری و ابن اثیر می‌نویسند هنگامی که یزید بن سبأ اسواری وارد مدینه شد «بر آسبی سپید بود و لباس سپید داشت و طولی نکشید که لباسش سیاه شد از بس که مردم دست به آنان زده بودند و بوی خوش بر آن ریخته بودند.»^{۸۸}

یکی از کسانی که در این جنگ حضور و بعداً نقش مهمی در تعقیب و آزار اسواران داشت، حجاج بن یوسف بود. او که همراه پدرش در این جنگ شرکت کرده بود،^{۸۹} توانست از صحنه نبرد فرار کند. او پس از آنکه به امارت بصره و کوفه رسید، در خطبه‌ای نسبت به مردمی که آنها را «هذه الحمراء» می‌نامید، چهره‌ای کینه‌توزانه گرفت و آنان را به مرگ و نابودی تهدید کرد.^{۹۰} این نوع رفتار بعداً منجر به شرکت اسواران در واقعه ابن اشعث شد.

عبدالرحمان بن محمد بن اشعث به فرماندهی سپاه عظیمی از مردم عراق که در آن بیست

۸۵. عبدالرحمن عمادی، «سرخ‌پایان دیلم و طبرستان و قیام مختار در کوفه»، مجله آینده، س ۷، ش ۴ (تیر ۱۳۶۰)، ص

۲۷۴-۲۶۸.

۸۶. ابن قتیبه دینوری، امامت و سیاست، ترجمه سید ناصر طباطبایی (تهران: ققنوس، ۱۳۸۰)، ص ۲۴۵.

۸۷. بلاذری، فتوح البلدان، ص ۵۲۳.

۸۸. طبری، ج ۷، ص ۳۲۵۴؛ ابن اثیر، ج ۱۲، ص ۳۶.

۸۹. دینوری، امامت و سیاست، ص ۲۴۵.

۹۰. احمد بن محمد بن عبدربه، العقد الفرید، ج ۲ (بیروت: دارالاندلس، ۱۴۱۶)، ص ۱۸۶.

هزار تن از مردمان بصره و بیست هزار تن از مردم کوفه او را همراهی می‌کردند، توسط حجاج به سیستان اعزام شد. ابن اشعث پس از کسب موفقیت‌هایی در جنوب شرقی ایران تصمیم گرفت تا سال بعد عملیات را متوقف کند. او این موضوع را با حجاج در میان گذاشت، اما حجاج بر آشفت و نامه‌ای تند به وی نوشت و او را به ترس و زبونی متهم کرد. این ماجرا باعث شد که سرانجام ابن اشعث سر از فرمان حجاج برتابد و به همراه سپاهیان خویش که جمعی از اسواران نیز او را همراهی می‌کردند، به سمت عراق بازگردد.^{۹۱} ابن اشعث تا نزدیکی بصره پیش آمد و سپاهیان عراق به طرفداری او و سپاهیان شام به طرفداری از حجاج صد روز با هم جنگیدند. در سال ۸۳ قمری ابن اشعث در نبرد دیرالجمامه شکست یافت و جمعی از سپاهیان از جمله عده‌ای از قراء اسیر و به دستور حجاج کشته شدند. شکست ابن اشعث نتایج بسیار ناگواری برای اسواران در پی داشت. بلاذری می‌نویسد: «پس از کمک اسواران به ابن اشعث حجاج به آنها زیان فراوان رسانید، خانه‌هایشان را ویران کرد، مستمری‌های آنان را فرو نهاد و برخی از آنان را کوچاند و گفت جزا شرایط شما این بود که ما را در برابر یکدیگر یاری ندهید.»^{۹۲}

اسواران ساسانی در سوریه

در سراسر دوره ساسانی، سوریه و بین‌النهرین، محل مناقشه ایران و رقیب غربی‌اش بیزانس بود؛ به همین دلیل ساسانیان در نقاط مشترک مرزی استحکامات نظامی گسترده‌ای به وجود آوردند و هنگ‌های سواره‌نظام خود را در آن مناطق اسکان دادند. این سربازان هنگام رسیدن مسلمانان به آن مناطق با عنوان «خضارمه»، «جرامقه» و «جراجمه» شناخته شده‌اند.^{۹۳} ابن فقیه معتقد است خضارمه در جزیره و جراجمه در شام به حراست از مرزها مشغول بوده‌اند.^{۹۴} ذاکری به نقل از ابوالفرج اصفهانی، خضارمه جزیره را بخشی از اسواران ساسانی می‌داند.^{۹۵} دلیلی که آنها خضارمه نامیده شده‌اند معلوم نیست؛ شاید به خاطر پوست سبز رنگ آنها بوده است تا از حمراء ایرانی در بصره و کوفه متمایز شوند. درباره خضارمه اطلاعات زیادی در دست نیست اما بلاذری در فتوح البلدان

۹۱. تاریخ سیستان، تحقیق ملک الشعراء بهار (تهران: کلاله خاور، ۱۳۶۶)، ص ۱۱۵؛ مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ص ۲۹۳.

۹۲. بلاذری، فتوح البلدان، ص ۵۲۲.

93. zakeri, p.130.

۹۴. ابن فقیه، ص ۹۳؛ محمدی ملابری، ج ۳، ص ۱۷۶.

95. zakeri, p.130.

اطلاعات تفصیلی دربارهٔ جراحمه را بدون ذکر هویت اصلی آنها آورده است.^{۹۶} درباره جرامقه نیز اطلاعات مختصر و گاه مبهم است. ابن اثیر و صاحب تاریخ مختصر الدول، جرامقه را قومی از ریشه ایرانی می‌دانند که در موصل ساکن شدند.^{۹۷} ابن خلدون ریشه جرامقه را بسیار قدیمی‌تر و آنان را فرزندان جرموق بن آشور بن سام می‌داند که در جزیره ساکن بودند^{۹۸} و نیز اشاره می‌کند، چون خسرو انوشیروان به پادشاهی رسید، تعدادی از جرامقه را در آذربایجان سکونت داد.^{۹۹} با وجود این اطلاعات مبهم، به نظر می‌رسد آنها به عنوان واحدهای نظامی برای مدت زمانی بعد از سقوط ساسانیان به عنوان سربازان امدادی در خدمت سپاه اموی درآمدند و شرکت آنان در جنگ‌ها، دگرگونی‌های سیاسی و اقتصادی در سوریه و عراق را تحت تاثیر قرار می‌داد.^{۱۰۰} گزارش‌ها از حضور جرامقه در لشکر شام به فرماندهی حجاج علیه سپاه عراق به فرماندهی عبدالرحمان بن اشعث حکایت دارد. طبری می‌نویسد: «در هنگام جنگ یکی از مردم عراق به نام قدامه بن حریش تمیمی میان دو صف سپاه عراقی و شامی ایستاد و گفت: ای گروه عجم‌زادگان شام من شما را به کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) وی دعوت می‌کنم^{۱۰۱}...» مترجم تاریخ طبری «عجم‌زادگان شام» را معادل «جرامقه اهل شام» گرفته است.^{۱۰۲} در زمان یزید بن عبدالملک نیز جرامقه نقش مهمی داشتند. هنگامی که یزید بن مهلب علیه خلیفه شورش و بصره را تصرف کرد بخشی از جرامقه سوریه به فرماندهی برادر خلیفه برای سرکوب شورش به عراق فرستاده شدند.^{۱۰۳}

به جز اسواران ساسانی در مرزهای سوریه، بخشی دیگر از اسواران پس از اسکان در شهرهای بصره و کوفه توسط خلفای اموی مجبور به ترک سکونت و استقرار در سوریه شدند. شاید دلیل این هجرت اجباری تمایلات ضد اموی اسواران ایرانی و شرکت آنان در جنبش‌های ضد اموی بوده

۹۶. فیلیپ حتی، تاریخ عرب، ج ۱، ترجمه ابوالقاسم پاینده (تبریز: فرانکلین، ۱۳۴۴)، ص ۲۶۶؛ بلاذری، فتوح البلدان، ص ۲۳۶-۲۳۱.

۹۷. ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۱۵؛ ابن العبری، مختصر تاریخ الدول، ترجمه عبدالمحمد آیتی (تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷)، ص ۱۰۳؛ محمد یوسف صالحی الشامی، سبل الهدی و الرشاد فی سیره خیر العباد، ج ۳ (بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۴)، ص ۳۷۸.

۹۸. ابن خلدون، ج ۱، ص ۷۱.

۹۹. همان، ص ۲۰۳.

100. zakeri, p.150.

۱۰۱. طبری، ج ۸، ص ۳۷۱.

۱۰۲. محمد بن جریر طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۶ (بیروت: دارالتراث، ۱۹۶۷)، ص ۳۶۱.

۱۰۳. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۸، ص ۳۱۸.

است. اولین خلیفه اموی که اسواران را مجبور به ترک سرزمین خود کرد معاویه بود. او در سال ۴۲ قمری بخشی از اسواران بصره و کوفه را به انطاکیه و شهرهای مجاور آن منتقل کرد. فرمانده این گروه شخصی به نام مسلم بن عبدالله بود. زیاد بن ابیه نیز به امر معاویه برخی از آنان را به شام برد. بلاذری می‌نویسد آنان را «پارسیان شام» خواند.^{۱۰۴} هنگامی که سپاه اموی با رومیان در سال ۵۰ هجری درگیر شد جمعی از ایرانیان انطاکیه و بعلبک در سپاه اموی علیه رومیان می‌جنگیدند.^{۱۰۵}

اسواران و پیدایش اندیشه قدری

مهمترین تاثیر فکری که اسواران ساسانی در جامعه اسلامی بر جای نهادند و بعداً در کلام اهل تسنن جایگاهی مهم یافت، نقش آنها در پیدایش فرقه قدری بوده است. پیروان این فرقه که از اسلاف معتزله هستند، معتقدند که انسان در پاره‌ای از اعمال ارادی خود اختیار دارد و می‌تواند سرنوشت خود را رقم بزند.^{۱۰۶} پیدایش این تفکر در واقع واکنشی به تفکر جبرگرایی بود. تفکر جبرگرایی توسط خاندان اموی به خصوص توسط بنیانگذار این سلسله ترویج می‌شد. معاویه آشکارا اعلام می‌کرد که رسیدن او به قدرت ناشی از تقدیر الهی است و تلقین و تاکید می‌کرد که مردم باید به حکومت وی که قضای الهی است راضی باشند و شکوه و شکایت نکنند. ظلم و ستم خاندان اموی نسبت به غیرعربها (موالی) منجر به واکنش تند آنان علیه این خاندان در شهرهای تازه تأسیس اسلامی شد و موجبات شرکت آنها را در جنبش‌های فکری ضد اموی نظیر اندیشه قدری - در کنار جنبش‌های سیاسی - فراهم آورد.

این تفکر برای اولین بار در بصره به وجود آمد.^{۱۰۷} که محل برخورد تمدن‌ها و تلاقی افکار و نیز محل سکونت تعداد زیادی از ایرانی‌ها به خصوص اسواران بوده است. بنا به قول ابن ندیم اولین کسی که در اندیشه قدری سخن گفت، ابویونس اسواری، مردی از اسواران بود که به «سنسویه» شهرت داشت و معبد جهنی از او پیروی می‌کرد.^{۱۰۸} ابن سعد در طبقات الکبری نام

۱۰۴. بلاذری، فتوح البلدان، ص ۱۶۹ و ۳۹۹.

۱۰۵. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۸۶.

۱۰۶. مهدی فرمانیان، فرق تسنن (قم: نشر ادیان، ۱۳۸۶)، ص ۲۶۰ و ۲۶۵.

۱۰۷. محمود رامیار، «سنسویه اسواری پیشرو قدریه»، مجله علوم انسانی - مطالعات فرهنگی، ش ۱۹ (۱۳۵۵)، ص ۲۱۱ -

۱۵۲.

۱۰۸. ابن ندیم، ص ۲۹۰.

این اسواری را «سنهویه»^{۱۰۹} و ابن اکثیر در *بدایه و النهایه* «سوس»^{۱۱۰} و ذهبی در تاریخ اسلام به نقل از اوزاعی، «سوسن» و پژوهشگران جدید نظیر عباس اقبال و محمود رامیار نام او را «سنبویه» آورده‌اند.^{۱۱۱} به نظر می‌رسد اندیشه قدری از همان ابتدا طرفداران زیادی پیدا کرده است، به طوری که بعضی از آنان توانستند در خاندان اموی نفوذ کنند و حتی گفته شده که معاویه بن یزید توسط شخصی به نام «عمرو مقصوص» متمایل به این اندیشه شده است.^{۱۱۲} این اندیشه تا زمان مقدسی طرفداران زیادی در بصره داشته است.^{۱۱۳}

نتیجه‌گیری

اسواران به عنوان نیروی ویژه در ارتش ساسانی تا آغاز جنگ قادسیه، دلیرانه در مقابل تهاجم اعراب مسلمان جنگیدند. بخشی از آنان که حمراء نامیده می‌شدند، در آستانه جنگ قادسیه از سپاه رستم جدا شده و ضمن مذاکره با سعد بن ابی وقاص و پذیرش شرایط آنان از سوی این فرمانده مسلمانان، در شهرهای تازه تأسیس بصره و کوفه ساکن شدند و نقش مهمی در تحولات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی این شهرها بازی کردند.

پس از تشکیل سلسله اموی و سیاست ظالمانه آنها نسبت به موالی (به خصوص ایرانیان)، اسواران ضمن شرکت در جنبش‌های سیاسی ضد اموی چون جنبش مختار و عبدالرحمان بن اشعث که منجر به تبعید تعدادی از آنان از شهرهای بصره و کوفه شد، به فعالیت‌های فکری نظیر اندیشه قدری روی آوردند. اسواران با پیروی از این تفکر به مقابله با اندیشه جبرگرایی امویان که برای مشروعیت بخشیدن به حاکمیت خود استفاده می‌کردند، برخاستند.

کتابنامه

ابن اثیر، عزالدین علی. *تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران*. ترجمه ابوالقاسم حالت و عباس خلیلی. تهران: موسسه مطالعات علمی، ۱۳۷۱.

۱۰۹. ابن سعد، ج ۷، ص ۲۷۴.

۱۱۰. ابن کثیر، ج ۹، ص ۳۴.

۱۱۱. محمد ذهبی، *تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر والاعلام* (بیروت: دارالکتب العربی، ۱۴۱۳)، ج ۶ ص ۲۰۱؛ عباس اقبال

آشتیانی، *خاندان نوبختی* (تهران: طهوری، ۱۳۵۷)، ص ۳۳؛ رامیار، ص ۱۵۲.

۱۱۲. مطهر بن طاهر مقدسی، *آفرینش و تاریخ*، ج ۲، ص ۹۰۸.

۱۱۳. محمد بن احمد مقدسی، *احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم*، ج ۱، ترجمه علی نقی منزوی (تهران: شرکت مولفان و مترجمان،

۱۳۶۱)، ص ۱۷۵.

- ابن اعثم کوفی، الفتوح. ترجمه محمد بن احمد مستوفی هروی. تحقیق غلامرضا طباطبایی مجد. تهران: انتشارات و آموزش انقلاب، ۱۳۷۳.
- ابن العبری. مختصر تاریخ الدول. ترجمه عبدالمحمد آیتی. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷.
- ابن بلخی. فارسنامه. شیراز: بنیاد فارس شناسی، ۱۳۷۴.
- ابن جعفر، قدامه. الخراج و صناعه الكتابه. بی‌جا: دارالرشید للنشر، ۱۹۸۱.
- ابن حجر العسقلانی، احمد بن علی. الاصابه فی تمییز الصحابه. ج ۳. بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵.
- ابن حسن اصفهانی، حمزه. تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء. بیروت: دارالمکتبه الحیاه، ۱۹۶۱.
- ابن خلدون، عبدالرحمان. العبر (تاریخ ابن خلدون). ج ۱. ترجمه عبدالمحمد آیتی. تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳.
- ابن عبدالحق بغدادی، صفی الدین. مراصد الاطلاع علی اسماء الامکنه و البقاع. ج ۱. بیروت: دارالجیل، ۱۴۱۲.
- ابن عدربه، احمد بن محمد. العقد الفرید. بیروت: دارالاندلس، ۱۴۱۶.
- ابن فقیه، احمد بن محمد. ترجمه مختصر البلدان. ترجمه ح. مسعود. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹.
- ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم. المعارف. قاهره: الهیئه المصریه العامه لکتاب، ۱۹۹۲.
- ابن کثیر، اسماعیل بن عمر. البدایه و النهایه. ج ۹. بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۷.
- ابن ندیم، محمد بن اسحاق. الفهرست. ترجمه محمدرضا تجدد. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۶.
- ابن سعد، محمد. طبقات. ج ۶ و ۷. ترجمه محمود مهدوی دامغانی. تهران: فرهنگ و اندیشه، ۱۳۷۴.
- احمدالعلی، صالح. مهاجرت قبائل عربی در صدر اسلام. ترجمه هادی انصاری. تهران: سمت، ۱۳۸۷.
- اقبال آشتیانی، عباس. خاندان نوبختی. تهران: طهوری، ۱۳۵۷.
- اینوستراتتسف، کنستانتین. مطالعاتی درباره ساسانیان. ترجمه کاظم کاظمزاده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۸۴.
- بلاذری، احمد بن یحیی. انساب الاشراف. ج ۵. بیروت: جمعیه المستشرقین الالمانیه، ۱۹۷۹.
- _____ فتوح البلدان. ترجمه محمد توکل. تهران: نقره، ۱۳۳۷.
- بلعمی، ابوعلی. تاریخنامه طبری. ج ۱. تحقیق محمد روشن. تهران: سروش، ۱۳۷۸.
- تاریخ سیستان. تحقیق ملک الشعرا بهار. تهران: کلاله خاور، ۱۳۶۶.
- ثقفی کوفی، ابراهیم بن محمد. الغارات. ترجمه عزیزالله عطاردی. تهران: عطارد، ۱۳۷۳.
- جاحظ، عمرو بن بحر. البیان و التبیین. ج ۱. بیروت: دارالمکتب الهلال، ۲۰۰۲.
- _____ تاج. ترجمه حبیب‌الله نوبخت. تهران: آشیانه کتاب، ۱۳۸۶.
- جعفریان، رسول. تاریخ خلفا. ج ۲. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۴.
- جعیط، هشام. کوفه پیدایش شهر اسلامی. ترجمه ابوالحسن سرو قد مقدم. مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲.
- جوالیقی، ابی منصور. المعرب من الکلام الاعجمی علی حروف معجم. تهران: بی‌نا، ۱۹۶۶.
- حتی، فیلیپ. تاریخ عرب. ج ۱. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تبریز: فرانکلین، ۱۳۴۴.

- خوارزمی، محمد بن یوسف. *مفاتیح العلوم*. ترجمه حسن خدیوچم. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷.
- دینوری، ابن قتیبه. *امامت و سیاست*. ترجمه سید ناصر طباطبایی. تهران: ققنوس، ۱۳۸۰.
- دینوری، احمد بن داود. *اخبار الطوال*. ترجمه محمود مهدوی دامغانی. تهران: نی، ۱۳۷۱.
- ذهبی، محمدبن احمد. *تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام*. ج ۶. بیروت: دارالکتب العربی، ۱۴۱۳.
- رامیار، محمود. «سنویه اسواری پیشرو قدریه». *مجله علوم انسانی - مطالعات اسلامی*. ش ۱۹. ۱۳۵۵. ص ۲۱۱ - ۱۵۲.
- الرئیس، ضیاءالدین. *خراج و نظام‌های مالی دولت‌های اسلامی*. ترجمه فتحعلی اکبری. اصفهان: دانشگاه اصفهان، ۱۳۷۳.
- زرکلی، خیرالدین. *الاعلام قاموس تراجم لاشهر الرجال والنساء من العرب والمستعربین والمستشرقین*. ج ۳. بیروت: دارالعلم، ۱۳۹۶.
- زرین کوب، عبدالحسین. *تاریخ ایران بعد از اسلام*. تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۱.
- _____ *دو قرن سکوت*. تهران: جاویدان، ۱۳۵۶.
- صالحی الشامی، محمد بن یوسف. *سبل الهدی و الرشاد فی سیره خیرالعباد*. ج ۳. بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۴.
- عمادی، عبدالرحمن. «سرخایبان دیلم و طبرستان و قیام مختار در کوفه». *مجله آینده*. ش ۷. ۴. تیر ۱۳۶۰. ص ۲۷۴ - ۲۶۸.
- طبری، محمد بن جریر. *تاریخ الامم و الملوک*. ج ۶. بیروت: دارالتراث، ۱۹۶۷.
- _____ *تاریخ طبری*. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: اساطیر، ۱۳۷۵.
- فرمانیان، مهدی. *فرق تسنن*. قم: نشر ادیان، ۱۳۸۶.
- کریستن سن، آرتور. *ایران در زمان ساسانیان*. ترجمه رسید یاسمی. تهران: دنیای کتاب، ۱۳۷۷.
- _____ *وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان*. ترجمه مجتبی مینوی. تهران: کمیسیون معارف، ۱۳۱۴.
- گرشاسپ چوکسی، جمشید. *ستیز و سازش*. ترجمه نادر میرسعیدی. تهران: ققنوس، ۱۳۸۹.
- محمدی ملابری، محمد. *تاریخ و فرهنگ ایران در انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی*. ج ۲ و ۳. تهران: توس، ۱۳۷۵.
- مسعودی، علی بن حسین. *التنبیه و الاشراف*. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵.
- _____ *مروج الذهب و معادن الجواهر*. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.
- مسکویه، ابوعلی. *تجارب الامم*. ترجمه علی نقی منزوی. تهران: توس، ۱۳۷۶.
- مقدسی، محمد بن احمد. *احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم*. ترجمه علینقی منزوی. تهران: شرکت مولفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۱.
- مقدسی، مطهر بن طاهر. *آفرینش و تاریخ*. ج ۱ و ۲. ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: آگه، ۱۳۷۴.
- مقریزی، احمد بن علی. *امتاع الاسماع بما للبنی من الاحوال و الاموال و الحفده و المتاع*. بیروت: دارالکتب

العلمیه، ۱۴۲۰.

نفیسی، سعید. فرهنگنامه پارسی. تهران: رنگین، ۱۳۱۹.
نلدکه، تئودور. تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی،
۱۳۸۸.

یارشاطر، احسان. تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان. ج ۳. تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۷.

یاقوت حموی، شهاب‌الدین. معجم البلدان. ج ۵. بیروت: دارالصدر، ۱۹۹۵.

یعقوبی، ابن واضح. تاریخ یعقوبی. ج ۱. ترجمه محمد ابراهیم آیتی. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱.

Zakeri, Mohsen. *Sasanid Soldiers in Early Muslim Society*. Wiesbaden: Harrassowitz, 1995.

Bosworth, G.E. "Abna." *Encyclopaedia Iranica*. Vol I. New York: Mazda Publishers, 1985. p. 226-228.

